



ارتشبد فریدون جم  
رییس پیشین ستاد ارتش

# خاطرات من از انقلاب این عاقبت وطن پرستی ست!

به سرپرستی من دارند.  
- لذا مقام پیش بینی شده را نمی توانم  
بپذیرم.  
ولی شب و روز تلفن از تهران می شد که

در لندن بودند، به آن ها پیوستم، البته برابر  
مقررات آن زمان، پاسپورت (گذرنامه‌ی)  
سیاسی داشتم، از سفارت ایران درخواست  
کردم که گذرنامه‌ی سیاسی برای من دیگر

□ حضرت پروفیسور سیدحسن امین  
قربانت گردم. امروز هفتم August  
۲۰۰۶، دو شماره‌ی حافظ واصل شد.  
با شگفتی دیدم خاطراتی که برای آقای  
حسن شهباز (شادروان) فرستاده بودم در  
شماره‌ی از حافظ، زیر عنوان «خاطرات من  
از ارتش»، بدون اشکالی از طرف دستگاه،  
درج شده است که برای خود من تجدید  
خاطراتی بود.  
اکنون در ۹۳ سالگی، دچار ناتوانی‌هایی  
شده‌ام که زندگی را برایم بسیار ناگوار کرده  
است.

درد کمر Slipped Disc، درد شدید پاهای  
(به حدی که راه رفتن برایم مشکل شده  
است)، تارشدن چشمان (که البته قسمتی  
مربوط به بالا رفتن سن است) و مهم تر ابتلا  
به Glouerau است که از هر دو چشم نیاز به  
عمل جراحی پیدا کردم. و اینک با زحمت  
زیاد و با کمک ذره بین قادر به خواندن  
نامه‌ی پُر مهر حضرت عالی شدم.  
در پایان مقاله، اشاره‌ی به محرومیت  
من از تفریح - به عنوان پاداش شاهانه! - شده  
است. متاسفانه تجربه‌ی شخصی من نشان  
می دهد که در میهن گرایی ما قدر خدمت،  
صداقت و درست کاری را به عکس می دهند،  
مثلاً:

من موقعی که پس از پایان ماموریت  
اسپانیا به خانواده که برای معالجه‌ی فرزندم

معنی ندارد (چون جزو هیات  
سیاسی نیستم) و درخواست  
کردم گذرنامه‌های عادی  
به ما داده شود. آن طور که  
به خاطر می آورم، این  
درخواست مقارن با انقلاب  
شد و پس از آن گذرنامه‌های  
عادی برای همسر، من و  
فرزندم صادر گردید که اعتبار  
آن پنج سال بود. بدون  
هیچ گونه اطلاع قبلی من،  
آقای بختیار مرا برای پست  
وزارت دفاع پیشنهاد کردند.  
من توسط سفارت تلگرامی  
به دفتر مخصوص فرستادم  
که:

- وزارت جنگ (دفاع)  
در ایران سازمان بی مسما و  
فاقد هرگونه اختیارات است.  
- اعلی حضرت،  
به هیچ وجه مایل به ادامه‌ی  
کار با من نیستند و من نیز  
چنین تمایلی ندارم.  
- فرزندم و همسر من نیاز

حضرت پروفیسور سید حسن امین  
گواهی است که -

امروز هفتم August - ۲۰۰۶ - در شماره هفتم حافظ در لندن  
با شگفتی دیدم مقاله‌ی که در نشریه شهباز (شادروان) فرستاده بودم در شماره هفتم حافظ در لندن  
درج شده است که برای خود من تجدید خاطراتی بود.  
اکنون در ۹۳ سالگی، دچار ناتوانی‌هایی شده‌ام که زندگی را برایم بسیار ناگوار کرده است.  
در پایان مقاله، اشاره‌ی به محرومیت من از تفریح - به عنوان پاداش شاهانه! - شده است.  
متاسفانه تجربه‌ی شخصی من نشان می دهد که در میهن گرایی ما قدر خدمت، صداقت و درست کاری را به عکس می دهند، مثلاً:  
من موقعی که پس از پایان ماموریت اسپانیا به خانواده که برای معالجه‌ی فرزندم

